پل الوار

خزائل، خسرو

پل الوار بسال 1893 در سن‏دنی بدنیا آمد.در 16 سالگی بیمار شد و برای معالجه و استراحت در نقاط کوهستانی ناچار تحصیل را رها کرد.وی در هر دو جنگ‏ جهانی شرکت داشت و در آغاز کار شاعری پیرو شیوه دادائیسم‏1بود و سپس در صف‏ نخستین مؤسسان شیوه سوررئالیسم‏2درآمد.اما چون قریحه شاعرانه‏اش در کمال بلندی‏ و لطافت بود بهیچیک از این سبکها پایبند نبود و در آثارش همیشه از حدود قیدهائی که‏ (1)-مکتب دادایادادائیسم زائیده نومیدی و اضطراب و هرج‏ومرجی است که از خرابی‏ و آدمکشی و بیداد جنگ جهانی اول حاصل شد:زبان حال کسانی است که به ثبات‏ و دوام هیچ امری امید ندارند و چیزی را در زندگی پابرجا و محکم نمی‏شمارند. غرض پیروان این مکتب طغیانی است بر ضد هنر و اخلاق و اجتماع و میخواهند بشریت‏ و نخست ادبیات را از زیر یوغ عقل و منطق و زبان آزاد کنند.با اینحال نباید انتظار داشت که هواخواهانش شیوه کار خود رابه عبارتی قابل فهم انشاء و تنظیم‏ کرده باشند زیرا چون بنای این مکتب بر نفی بود ناچار میبایست شیوه خود را هم نفی‏ کنند.

طرح مکتب دادائیست نخست در پائیز سال 1916 در گوشه یک آبجو فروشی‏ در شهر زوریخ بوسیلهء جوانی بنام تریستان تزارا از اهالی رومانی و یاران اوریخته‏ شد.

(2)-کلمه سوررئالیسم را نخستین‏بار گیوم آپولینر درتسمیه یکی از نمایشنامه‏های خود بکار برده و آنرا درام سوررآلیست خوانده بود.

پس از برچیده‏شدن مکتب دادائیسم گردانندگان آن در سال 1921 به دور آندره برتون گرد آمدند و طرح مکتب جدیدی را ریختند و جستجوی علمی و دقیق‏ واقعیت برتر جایگزین فضاحت و عصیان بی‏رویه شد.آندره برتون بکمک تنی چند از شاعران و نویسندگان دیگر به کشف دنیای لایشعر و ضمیر پنهان پرداختند و مکتب‏ سوررآلیسم بطور رسمی در سال 1921 تشکیل شد.

یک شیوه و مسلک خاص برای هنرمند ایجاد میکند تجاوز کرد.

الوار در مدت عمر خود بیش از 25 مجموعه شعر منتشر ساخت و جنگی نیز از اشعار شاعران فرانسوی ترتیب داد.او در شعر خود،جوینده آن دقایق و لطائف ادراک و احساس است که دریافتن آنها ذهنی لطیف‏تر از حد عادی میخواهد و طبعا بیان این‏ حالات و معانی نیز با تعبیرات و استعاراتی که معمول ادبیاتست امکان‏پذیر نیست.باین‏ سبب فهم شعرا و خاصه برای کسانیکه فرانسوی زبان نیستند و ذهن آنان با سوابق این‏ شیوه و طرز بیان این شاعران مأنوس نیست بسیار دشوار و گاهی نزدیک به محال است‏ پل الوار در سال 1952 درگذشت.اکنون شعر"تو را دوست دارم‏"را از او میخوانید:

ترا بجای همه زنانی که باز نشناخته‏ام دوست میدارم

ترا بجای همه روزگارانی که نمیزیسته‏ام دوست میدارم

برای خاطره گستره بیکران دریا،برای خاطره عطر نان گرم

برای خاطر برف که آب میشود،برای خاطر گلهای نخستین

برای خاطر جانوران پاکی که از آدمی نمیترسند.

ترا برای خاطر دوست داشتن دوست نمیدارم

ترا بجای همه زنانی که دوست نمیدارم دوست میدارم

جز تو،که مرا منعکس تواند کرد؟من خود خویشتن را بس اندک می‏بینم.

بی‏تو جز گستره‏ای بیکرانه نمی‏بینم.

میان گذشته و امروز

از جدار آئینه خویش با گذشتن نتوانم

میبایست تا زندگی را لغت به لغت فراگیرم

همچنان که لغت به لغت از یادش میبرند

ترا دوست میدارم،برای خاطر فرزانگیت که از آن من نیست

ترا برای خاطر سلامت

بر غم همه آن چیزها که بجز وهمی نیست دوست میدارم.

برای خاطر این قلب جاودانی که بازش نمیدارم.

تو می‏پنداری که شکی،حال آنکه بجز دلیل نیستی.

تو همان آفتاب بزرگی که در سر من بالا میرود.

بدان هنگام که از خویشتن در اطمینانم